



الگوهای خدمتگزاری

محمد مابنی

این شماره: شهید محمد علی رجایی، رئیس جمهور مکتبی

اشاره:

خدمتگزاری باید اصول و مبانی اسلامی را پاس بدارد و دچار لغزش نشود. برخی از این امور در سیره شهید رجایی چنین است:

۱. توصیه ناپذیری در مورد همکاران
«یک روز که آقای رجایی یکی از وزرایش را از مسئولیت انداخته بود، علت را پرسیدم، گفت: این آقا آمده و می گوید خانه من که در نارمک سیصد متر است، کوچک است، چون می خواهم محافظین خودم را هم جا دهم، یکی از خانه های مصادره شده طاغوتیها را به من بفروشید یا بدهید تا خانواده ام کمتر در عذاب باشند. به او

در دو شماره پیش خاطراتی از خدمتگزاری شهید رجایی را تقدیم کردیم و در این شماره از مجله نیز به بیان خاطره هایی دیگر از خدمتگزاری آن رادمرد الهی می پردازیم، باشد که همه مسئولان و مدیران و دست اندرکاران از زندگی او الگو گیرند و یاری گسر مستضعفان و محرومان جامعه باشند.

با کارگزاران

بخشی از بایدها و نبایدهای خدمتگزاری، در تعامل با خدمتگزاران معنا می یابد و کارگزار در این مرحله از

زاهدان رفتیم، شب همه از غذا خوری مرکز غذا گرفتند و در تختهای دو طبقه خوابیدند و صبح هم مثل همه در صف ایستادند و صبحانه گرفتند. و این خیلی جالب بود که هیئت دولت و استاندارها در چنین مراکز ساده سه روز اقامت کنند. این جلسات به نوعی تمرین و تکرار ساده زیستی بود.»^۳

در برابر مردم

مردم، ولی نعمت و صاحب کار خادمان و کارگزاران هستند، از این رو، کارگزاران در روند خدمتگزاری با مردم سر و کار دارند و باید اموری را رعایت کنند که برخی از آنها در سیره شهید رجایی عبارت اند از:

۱. سعه صدر و مدارا

یکی از همکاران شهید رجایی می گوید: «با آقای رجایی برای نماز، از دفتر خارج شدیم. به محض اینکه پایش را از پله ها پایین گذاشت، مردی برخاست و جلو آمد و یقه او را محکم

گفتم: آقا جان! ما که انقلاب نکردیم تا خانه های مردم را مصادره کنیم و خودمان در آن بنشینیم. ما آمده ایم مشکل مردم را حل کنیم. اگر قرار باشد ما هم در این خانه ها بنشینیم، فراموش می کنیم مردم چه مشکلاتی دارند. به خاطر همین او را عوض کردم.»^۱

مشاور مطبوعاتی آقای رجایی هم می گوید: «یک روز به آقای رجایی گفتم: من چه مشاور نخست وزیری هستم که نمی توانم رفیقم را به خارج بفرستم! ولی از او چهل هزار تومان رشوه می گیرند و می رود. گفت: خیلی حرف قشنگی زد! چه افتخاری از این بالاتر که در مملکتی زندگی کنی که مشاور نخست وزیر آن نمی تواند، رفیقش را به فرانسه بفرستد. از این بهتر چی؟»^۲

۲. تمرین ساده زیستی

«یکی از کارهای بسیار جالب آقای رجایی در سفرهایی که به استانها می کرد، این بود که جلسات مشترک وزراء و هیئت دولت با استانداریهای سراسر کشور را در مراکز تربیت معلم هر استان تشکیل می داد. یک بار که به

۱. سیره شهید رجایی، ص ۵۷۳، یوسف صباغیان.

۲. همان، ص ۶۷۶.

۳. همان، ص ۶۲۲، خسرو تهرانی.

گرفت. یکی از محافظین که از پشت سر می آمد به او نهیب زد که این چه کاری است؟! آقای رجایی با آرامش گفت: کاری نداشته باشید و بگذارید حرفش را بزنند. آن مرد گفت: ۲۵ روز است نامه‌ای به نخست وزیری نوشته‌ام، ولی هنوز جوابم را نداده‌اید. آقای رجایی گفت: اگر واقعاً در این مدت به تو جواب نداده‌اند، همین کار را باید بکنی. بعد از کارمند مربوطه خواست دفترش را بیاورد. او دفتر را آورد و گفت نامه‌اش آمده و تقاضایش هم به اداره مورد نظر ارسال شده است، ولی چون این آقا یادش رفته روی پاکت نامه آدرس خود را بنویسد، نمی دانستیم چگونه باید او را مطلع کنیم. آقای رجایی گفت: پدر جان! شنیدی که به نامه‌ات رسیدگی شده است. شما بروید از اداره مذکور کارتان را دنبال کنید. بعد با مهربانی گفت: حالا می شود یقه مرا رها کنی که بروم نماز بخوانم! آن مرد که مبهوت افتادگی و مهربانی ایشان شده بود، دستش را از یقه او رها کرد. سپس آقای رجایی بوسه‌ای به پیشانی آن مرد زد و با هم به

سمت نماز خانه رفتند.^۱

۲. پیگیری امر خدمت رسانی

رسول خدا ﷺ می فرمود: «درخواست نیازمندی را که خودش نمی تواند آن را ابلاغ کند، به من برسانید. هر کس نیاز کسی را که از رساندن آن ناتوان است، به مسئولی برساند، خداوند در روز قیامت گامهایش را بر صراط استوار می سازد.»^۲

«از کارهای خوب آقای رجایی در دوران نخست وزیری تشکیل دفتر پیگیری بود. این دفتر مأموریت داشت تمامی نامه‌ها و مراجعات مردم را ثبت کند و جهت اقدام به وزارتخانه‌ها بفرستد و تا آنجا که نامه به دست مسئول مربوطه می رسید کار را دنبال می کرد. بر این اساس، دفتر پیگیری که مجاور دفتر ایشان بود، همواره مملو از جمعیت بود که برای حل مشکل خود

۱. همان، ص ۴۰۶، هر مز طاوسی.

۲. «أبلغونی حاجة من لا یستطیع ابلاغ حاجته فانه من ابغ سلطاناً حاجة من لا یستطیع ابلاغها ثبت الله قدمه علی الصراط یوم القیامة»؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۸۴.

می فرمود: «از وظایف تو رفع کردن حاجات مردم در روز ورودش بر تو است.»^۴ آقای فروزنده استاندار خوزستان می گفت: «وقتی آقای رجایی جهت بازدید از وضع جبهه‌ها و مهاجرین جنگی به خوزستان آمده بود، به ایشان گفتم: ما برای سازماندهی و منظم کردن کمکها به مردم، فرمی مبنی بر ۵۰ سؤال تهیه کرده‌ایم و در نظر داریم بعد از تکمیل فرمها به مهاجرین کمک کنیم. آقای رجایی گفت: کسی که هستی اش را از دست داده است باید ۵۰ سؤال را جواب دهد تا به او کمک شود؟ این کار اصلاً درست نیست. و طرح مراد کرد.»^۵

۴. درد آشنایی

آقای رجایی می گفت: داخل مردم بودن و بی تشریفات مسافرت کردن ما می تواند به ما این کمک مهم را بکند که

به آنجا مراجعه می کردند. این دفتر نقش مهمی در حل مشکلات مردم داشت و بیانگر دیدگاه آقای رجایی در اهمیت دادن به مردم و تلاش در جهت رفع نیازهای آنان بود.^۱

برادر شهید رجایی می گوید: «یک روز یکی از آشنایان ما که در دوران مسئولیت برادرم در وزارت آموزش و پرورش، ۱۴ مدرسه در نقاط مختلف ساخت، تعریف می کرد در رابطه با تکمیل ساخت این مدارس هر وقت مشکلی پیدا می کردیم و ایشان برای رفع آن ما را پیش کسی می فرستاد، قبل از اینکه نامه بنویسد، به آن فرد تلفن می زد و می گفت: فلانی دارد پیش تو می آید، کارش را انجام بده، نامه بعد به تو می رسد؛ یعنی همیشه کار او زودتر از نامه‌ای که می نوشت عملی می شد.^۲ کاری را که به مسئولان می سپرد، خیلی با جدیت پیگیری می کرد. گاهی مستقیماً تلفن می زد و می پرسید کاری که دیروز ارجاع دادم چه شد؟ این از خصوصیات او بود.»^۳

۳. سرعت عمل در خدمت رسانی

امام علی علیه السلام به کارگزار خویش

۱. سیره شهید رجایی، ص ۵۷۲.

۲. همان، ص ۶۳۵.

۳. همان، ص ۶۳۶.

۴. دو منها اصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك...؛

نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵. سیره شهید رجایی، ص ۶۹۷، سید احمد

آوایی.

بفهمیم مسائل و مشکلات مردم چیست و مردم چه می‌گویند.

«یک روز که با دایی‌ام از قزوین با ماشین خودم و بدون محافظ به تهران برمی‌گشتم، در راه ایشان صحبت‌های زیادی کرد از جمله گفت: محمد جان ما افتخار نمی‌کنیم که روی یخ خیار بکاریم. البته اگر چنین روزی بیاید ما خوشحال می‌شویم، ولی من یک روز افتخار می‌کنم که همه مردم کشورم سیر باشند و گرسنه‌ای در هیچ جای مملکت پیدا نشود. به ایشان گفتم: برای شما خطر ندارد که بدون محافظ رفت و آمد می‌کنی؟ اسلحه‌ای را که در کیف دستی‌اش بود نشان داد و گفت: البته این همراهم است و گاهی هم تیراندازی می‌کنم، ولی هدف منافقین این است که مرا از مردم دور کنند. این مدتی را که از عمرم باقی مانده است می‌خواهم در میان مردم و مثل مردم باشم.»^۱

۵. عدم تحمیل هزینه بر بیت المال

«وقتی آقای رجایی کفیل وزارت آموزش و پرورش بود، یک روز که در اطاقش مشغول خوردن نهار بود، عده

زیادی جمع شده، می‌خواستند به هر شکلی شده، وارد اطاق او شوند. بعضی می‌گفتند: بله! ما در این وضعیت هستیم و آقای وزیر نشسته و چلو مرغ و جوجه کباب می‌خورد. به دلیل فشار زیادی که به مسئول دفتر آوردند، او در آخر نهار ایشان در را باز کرد. تا در باز شد، آنها دیدند که آقای رجایی روی یک موکت نشسته و نهار نان و پنیر می‌خورد. از تعجب خشکشان زد، چون باورشان نمی‌شد یک وزیر این قدر ساده غذا بخورد.»^۲

۶. تلف نکردن وقت خدمت

«یک روز ساعت نه و نیم صبح به نخست وزیر رفتیم و به منشی گفتم: با آقای رجایی کار داریم. او به داخل رفت و برگشت، ولی خبری نشد. دوباره خواستم خبر دهد، ولی باز خبری نشد. در این فاصله یکی دو دفعه، برای کاری از اطاق بیرون آمد و با دیدن من سری تکان داد و رفت. ساعت ۱۲ ظهر بود که از اطاق بیرون آمد و مرا با خود به داخل برد. گفتم

۱. همان، ص ۵۸۱، محمد صدیقی.

۲. همان، ص ۵۰۹، ابوالفضل قدیانی.

عمو جان! از نه و نیم صبح معطل شده‌ام. گفت: آن وقت مال ۲۶ میلیون نفر جمعیت ایران بود، و تو با من کار شخصی داری، ساعت ۱۲ تا ۱ برای نماز و غذا و استراحت مال خودم هست، همه‌اش در اختیار تو»^۱

خدمتگزار، خویشاوندان و زندگی

شخصی

خدمتگزار مسردم نباید پس از احراز موقعیت دولتی زندگی خود و خویشاوندانش را بر مردم دیگر ترجیح دهد. در این باره خاطره‌هایی از زندگی شهید رجایی قابل تأمل است.

۱. عدم تبعیض

«آقای رجایی در اجرای قانون یکسان عمل می‌کرد و در این مسیر دوست و غریبه نمی‌شناخت. وقتی من لیسانس گرفتم، طبق مقررات آموزش و پرورش قرار بود به خارج از تهران بروم و در آنجا تدریس کنم. در این زمان ایشان کفیل وزارت آموزش و پرورش بود. یک روز پدرم که شوهر خواهر ایشان و فوق العاده مورد احترامشان بود، گفت: محمد را به شمال منتقل کرده‌اند. کاری کن و به

تهران بیاور.

ایشان نگاهی به پدرم کرد و بعد از مکثی گفت: آقا! اگر قرار بود از این کارها بکنیم که دیگر نمی‌توانستیم وزیر شویم. به این ترتیب راهی شمال شدم، در صورتی که با کوچک‌ترین یادداشت ایشان می‌توانستم در تهران خدمت کنم.^۲

۲. با مردم بودن

«آقای رجایی می‌گفت: یک روز که در تاکسی بودم، دیدم راننده با دو مسافر حسابی گرم گرفته‌اند و علیه من و آقای بهشتی و آقای باهنر حرف می‌زنند که بله اینها همه سرمایه دارند و راننده هم که از حرفهای آن دو مسافر متأثر شده بود، شروع کرد به ناسزا گفتن به من. دیدم دیگر خیلی ظلم است، به راننده گفتم: آن برادر که تو داری علیه او حرف می‌زنی که سرمایه دار است و چه دارد، خود من هستم. راننده باورش نمی‌شد که وزیر آموزش و پرورش و پدرم که سوار شده باشد، از آینه نگاهی به من کرد و

۱. همان، ص ۶۰۷، یوسف صباغیان.

۲. سیره شهید رجایی، ص ۶۷۲، محمد نوعی.

آن خوابیده بودند، عبور کرد، شروع کرد به گریه کردن. ما هم که می‌ترسیدیم بچه‌ها بیدار شوند، هر طور شد آرامش کردیم و علت گریه را پرسیدیم. گفت: من زن مستمندی هستم. اما سر و وضع زندگی من از رئیس جمهور مملکت بهتر است.»^۳

«پس از شهادت شهید رجایی که شهید نامجو با جمعی از دانشجویان و مسئولان دانشکده افسری به منزل آمدند و از نزدیک با زندگی ساده و متوسط او روبه‌رو شدند، شهید نامجو در حالی که گریه می‌کرد، کلاهش را بر زمین زد و گفت: بچه‌ها ببینید کی بر ما حکومت می‌کرد؟ شما را به خدا این زندگی را ببینید! خدا و کیلی کدام یک از شما این زندگی را دارید!»^۴

گفت: آخر چطور ممکن است شما وزیر باشید و ماشین نداشته باشید و سوار تاکسی من شوید؟ گفتم: بله! وقتی پا برهنه‌های یک جامعه انقلاب کنند، آدمهایی هم مثل من وزیر می‌شوند و چون خودشان ماشین ندارند، سوار تاکسی و اتوبوس می‌شوند.»^۱

۳. ساده مثل مردم

امام علی علیه السلام می‌فرمود: «خداوند بر پیشوایان عدل و حق، واجب کرده است که بر خود سخت بگیرند و شیوه زندگی را، هماهنگ با وضع زندگی طبقه ضعیف قرار دهند تا ناداری و فقر، فقیر را از جا به در نبرد.»^۲

«شب شهادت شهید رجایی یک زن به منزل ایشان مراجعه کرد و گفت، می‌خواهد در شستن ظروف غذا به ما کمک کند. هر چه گفتیم: نیازی نیست، قبول نکرد. چون نیازمند بود به او غذا دادیم، برد، ولی اصرار داشت که باید کمک کند، ما هم به ناچار پذیرفتیم. وقتی وارد منزل شد و از جلوی یکی از اطاقهای ایشان که بچه‌های کوچک در

۱. همان، ص ۵۵۸، محسن صدیقی.

۲. «ان الله فرض على ائمة العدل ان يقدر روا انفسهم بضعة الناس كيلا يتبع بالفقر فقره»؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱ و ۱۲، ص ۳۶.

۳. سیره شهید رجایی، ص ۵۳۹، رضا رسولی.

۴. همان، ص ۵۴۰.